

حرکت و بیداری می برد و زمان سیال و يك نواخت را تقسیم مینماید .

**والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس** - نمودار دیگری از حکمتها و قوانین عام و خاص است که در آب و هوا و جمادات جریان دارد . کشتی از نخستین کشفیات و مصنوعات انسانیست که خود از آیات عظیم جهان و قدرت اندیشنده و کشف می باشد . انگیزه بسط قدرت و احتیاج و خروج از محیط طبیعی و ارتباط با اقوام دور آدمیرا برانگیخت تا خواص اجسام و قوانین اوزان و جریان باده را دریابد و چنین وسیله ای بسازد و همین اولین جهش بسوی تکمیل وسائل و تسخیر دریاها ، و سپس هوا و فضا بود : کشتی با این وصف که همی در دریا بهر سو پیش میرود و بمردم سود میرساند :

التي تجري في البحر....

**و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابة** - تعبیرات خاص این آیه : از ابهام ما انزل الله و بیان من ماء که اشعار بر آبی خاص و ناشناخته دارد ، و افعال ماضی - انزل ، فاحيا ، و بث ، گویا خبر از اولین ماده ای است که در جو « السماء » تکوین یافته و بصورت آبی بر زمین نازل شده و منشأ حیات گردیده . لغت بث ، پراکندگی از منشأی را میرساند . من كل دابة بجای « كل دابة » دلالت بر بعضی از نوع کلی دارد . باین ترتیب که : پس از پراکنده شدن از هبده و منشأ جمعی ، از هر نوعی نمونه هائی بر آمده و همان منشأ انواع کاملتر گردیده است - الله اعلم .

اگر این آیه را با آنچه مشهود و مانوس است تطبیق سازیم ، باید ابهام « ما » و نکره « ماء » برای اعجاب و جلب نظر باشد : آنچه بصورت آبی در می آید و همیشه نازل میشود و منشأ حیات میگردد .

بهر صورت این پدیدة نخستین یا مستمر - بسیاق آیه - ناشی از چگونگی آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز تکوین یافته و منشأ حیات گردیده است .

**و تصريف الرياح و السحاب المنخر بين السماء و الارض** - تصريف الرياح ، شاید اضافه مصدر به مفعول و فاعل آن اله باشد : و بهر سو گرداندن خداوند باده را . و شاید که اضافه به فاعل و مفعول آن مقدر باشد : و گرداندن باده - ابرها ، هواها ، آبها ، گیاهها و هر چه باده در آن تصرف نماید و انسان با پیشرفت علم دریابد و کشف نماید -

آنچنانکه کلمه تصریف میرساند . اگر ترتیب ذکر این آیات ناظر به ترتیب در تحولات و تکوین باشد. شاید بعد از گذشت زمانهایی که جو زمین دچار طوفانها بوده و زمین برای بروز حیات آماده شده ، بادهای استوائی و قطبی بجریان و تصریف و تصرف درآمده . السحاب المسخر، از آثار بارز تصریف الریاح است : بادهاییکه از جبهه های مختلف بر می آید ابر را در میان فضای بالا و زمین در حدود و مسیری پیش می برد و باز میدارد. نه در فضای بسیار دور که بارانها پراکنده شوند و نه در سطح نزدیک زمین که هدفگیری انجام نگیرد . میشود که بین السماء ، متعلق به عامل مقدری چون « الواقع » باشد نه المسخر: سحاب مسخری که بین آسمان «جوبالا» و زمین واقع است : از سطح بالا تا زمین دامن میگستراند .

**لآیات لقوم یعقلون - بقرینه « و الهکماله واحد »** مقصود از آیات نشانه ها و نمودار های وحدت الوهیت « تدبیر و قدرت » است. فعل مضارع یعقلون استمرار و پیشرفت را میرساند : هر یک از اینها و روابط و هماهنگی که باهم دارند و وحدت قدرت و تدبیر را مینمایانند - برای مردمی که همی می اندیشند .

طریق پیشرفت فکری و شناخت جهان و جهاندار، از نظر قرآن حکیم همین است: نظر در پدیده های جهان از این رو که حکمتها و قوانینی در بر دارد یا آنرا در برگرفته - نه از این جهت که از مواد و عناصری تکوین یافته - آنگاه نظر در روابط عمومی و هم آهنگی « اورگانسیم » آنها . پیشرفت کنونی علم باین حقیقت رسیده است که کشف و دریافت قوانین خاص و مربوط به یک پدیده های جهان نمیتواند مسائل خاص و عام جهانرا روشن نماید - اینگونه کشف علمی مانند شمع کم سوئی است که گوشه ای را روشن میدارد و خود پرده ای برای دیدن پیرامون نزدیک و دور آن میشود . و بعکس هر چه مسائل عمومی بیشتر کشف شود موارد مبهم مسائل خاص و عام روشنتر میگردد، چنانکه در پرتو قانون جاذبه عمومی و نسبت و بعد چهارم، بسیاری از مجهولات منکشف گردید. قرآن در رهبری فکری، عناصر جهان و پدیده های آنرا بصورت آیات حکمت و قدرت مینمایاند تا هر چه بیشتر آفاق تفکر باز گردد - و جهان و جهانیان تمثیل حکمت و قدرت و فکر محقق مبدأ حکیم جلوه نماید. بنابراین بر ذهنیات خالص لغزان و اختلاف انگیز اتکاء نمی نمایند - و همچنین بر محسوسات و مشهوداتی که از تجرید عقل برکنار باشد - لآیات لقوم یعقلون.



وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ لَا أَنَّهُ الْقُوَّةَ لَهُ جَمِيعًا ۚ وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿۱۶﴾

إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَأَوَّاءُ الْعَذَابِ وَتَقَطَّتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿۱۷﴾

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبِعُ اللَّهُ مَنَاسِكَ مَا كُنَّا لَمُتَّحِرِينَ ﴿۱۸﴾

يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلًّا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَّالًا طَيِّبَاتٍ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۹﴾

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَإِن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۰﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۲۱﴾

برخی از مردم کسانیند که جز خدا را همتایان همی گیرند دوست میدارند آنها را چون دوستداری خدا و کسانی که ایمان آورده اند در دوستی خدا سختترند و اگر ببینند آنها که ستم پیشه کرده اند - آنگاه که عذاب را بتگرند - نیرو همگی از آن خدا است و همانا خدا سخت عذاب است .

آنگاه که بیزاری جویند آنانکه پیروی شدند از کسانی که پیروی نموده اند و بتگرند عذاب را و سببها در میان شان یکسر بریده شود .

آنانکه پیروی کردند گویند : ای کاش برای ما بازگشتی بود تا بیزاری میجستیم از آنها آنچنانکه آنها بیزاری جستند از ما این چنین مینمایاند خدا اعمالشان را حسرتها برایشان و نیستند آنان بیرون آیندگان از آتش .

هان ای مردم بخورید از آنچه در زمین است در حالیکه حلال و پاکیزه باشد و پیروی نکنید گامهای شیطان را بر راستی او برای شما دشمنی آشکار است .

جز این نیست که امر میکند شما را بیدی و زشتی و اینک بگوئید بر خدا آنچه نمیدانید .

و چون بآنها گفته شود پیروی کنید آنچه را خدا فرستاده گویند نه، پیروی میکنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافتیم ، و اگر چه پدران شان نبودند که بیاندیشند چیزی را و نه راه یابند ۱۹

و داستان کسانی که کافر شدند چون داستان کسیست که بانگ میزند به چیزیکه نمی شنود مگر خواندنی و آوایی را؛ کردند، گنگند، کورند پس اینها تعقل ندارند.

وَمَكُلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَيْلُ الَّذِينَ يَنْوُونَ بِمَا لَا يَسْمَعُونَ  
لَا دُعَاءَ وَتَدَاءُ صُمْرٌ بِكُمْ عَنْهُمْ لَا يَنْفَعُونَ ۝

### شرح لغات :

انداوه : جمع ند ، مانند ضد: آنچه در صفات ذاتی همانند چیزی و در برابر آن باشد. لغاتی چون نظیر، شبیه ، قرین، مثل ، شکل، همانند در کیفیت یا کمیت یا دیگر صفات هادسی است و هر يك مورد استعمال خاص دارد .

حپ : خواست دل، میل، پری از آب .

قبره : بدعت یزازی جست ، از او برید . روی گرداند، از تهمت رست. از بره : جدا شد ، روی گرداند ، برید ، بهبود یافت ، تعهدش را انجام داد .

اسباب : جمع سبب : وسیله اتصال برای رسیدن بمطلوبی که در دسترس نیست ، ریمان .

كرة ، بتعدد راء - مقابل فره : نوعی ، بازگشت برای ستیزه و پورشی در پی .

حسرات : جمع حسرت، پشیمانی از چیزی که انجام شده . ندامت و پشیمانی از آنچه انجام ندهد. از حسر : ناتوانی دید ، فروکشیدن آب ، خشکی، سربرهنگی ، برهنگی از خود وزه .

حلال : روا . از حل (مقابل عقد) : باز کردن گره یا پیمان . مقابل الحرمه : بی مانع و باز .

الانحاء : زشت ، رسوا ، هر چه در بدی و زشتی از حد بیرون رود و بد دیگران سرایت نماید.

الطینا : بر خوردیم ، پس از بررسی یافتیم . اذلفاً : پوست چوب را کندن، گوشت را از استخوان جدا کردن، زمین از مه و غبار پاک شدن

ینفق : مضارع از نفاق: بانگ راندن گوسفند، بانگ غراب در حالیکه گردن فرو کشد. چون گردن بر کشد نسیب گویند .

ومن الناس من یخذ من دون الله اندادا - تعبیرات و کلماتی است مشعر بنوعی

تحقیر و تکلف و تحیر: بعضی از مردم فرومایه با تکلف و کوششی همانند های پراکنده

و تحیر انگیزی جز خدا میگیرند . چون با رهبری عقل و فطرت آزاد و انگیزه های

تحرك بسوی خیر و کمال مطلق، نباید چیزی انسانرا با همه استعدادها و مواهبش متوقف

نماید و او را در برابر غیر خدا خاضع و عابد گرداند و آنرا مقصود و معبود واقعی خود گیرد . چنین عبودیت و توقیفی جلوگیری از تحرك و فشار بر قوای محرکه انسانی میباشد : من الناس - يتخذ - من دون الله بجای الله « وجعلوا لله اندادا » - همین را میرساند . این اتخاذ هر چه و بهر صورت باشد پستتر از مقام الوهیت و ناشایست به مقام انسانی است : دون الله - پراکنده و تحیر آور است : اندادا - جمع نکره .

يحبونهم كحبا لله والذين آمنوا اشد حبا لله ، اضافه به مفعول شده : آن انداد را آنچنان دوست میدارند که باید خدا را دوست دارند - پس اگر محبت در مظهر انداد و در حد دوستی خدا نباشد شرك آور و مورد نکوهش نیست ، زیرا در این حد « دون الله » نوعی کشش و گرایش طبیعی یا غریزی یا عقلی است که در هر موجودی ظهوری دارد و وسیله کمال آنست - از این جهت انسان به هر چه مظهر یا وسیله کمال و بی نیازی خود است دل می بندد . این کشش به انگیزه غریزی ، بصورت محبت به مادر و پدر و غذا و مسکن و لباس و وطن و ممنوع شروع میشود تا به محبت معرفت و قدرت و عزت و بقاء میرسد و در هر چه این کمالات و بی نیازیها ظهوری داشته باشد دلباخته آن میگردد - محبت به مردان فضیلت و کمال و قهرمانان ، در واقع محبت به کمال خود است ، چون شخص خود را وابسته و فردی از این نوع میداند . و چون محبت ، از مظاهر محدود و ناپایدار گذشت و بمرتبه اعلا رسید بصورت پرستش درمی آید که همان سزاوار کمال مطلق و غنی با لذات است . در این مرتبه ، باید پرتو ایمان فروغی بخشد تا هر جمال و آراستگی و حیات و قدرت و بقاء و خیر و احسانی را از خداوندی بنگرد که همه هستیها و لوازم و آثار آنها از او است و هر چه باو تقرب جوید و کشش یابد محبتش شدیدتر میشود : والذين آمنوا اشد حبا لله - شدت حب از جهت تأثیر آن در قوا و عواطف و انگیزهها و آزاد نمودن از هر کشش مخالف و تجزیه روحی است تا آنجا که هر نقشی را جز نقش او و سپس نقش هستی محب را از میان بر میدارد :

چنان پرشد فضای سینه از دوست . که نقش خویش گم شد در ضمیر

ولویری الذین ظلموا اذیرون العذاب ان القوة لله جميعاً و ان الله شدید العذاب -

ولوی، چون مشعر به تمنی (آرزو) است جواب صریحی ندارد. اذیرون العذاب، خبریقینی از رؤیت عذاب و جمله فاصل است. ان القوه... مفعول پری. اگر لوشرطیه امتناعیه باشد ان القوه جواب شرط است و میشود جواب شرط مقدر باشد تا ذهن هر چه بتواند تصویر کند و بیاندیشد و یا از عظمت و هراس نمیتوان دریافت. میشود که جواب آن از آیه بعد برآید «اذتبرء...». القوه، اشاره به نمودارهای نیروی پراکنده یا آنچه را برای انداد می پنداشتند: ایکاش- اگر آنها که در ظلم پیش رفتند بنگرند- آنگاه که عذاب حتمی را بینند که همانا آن نیرو- نیروئی که برای انداد می پنداشتند در حقیقت همگی برای خدا است- در آن هنگام چه خواهند دید و چگونه خواهند بود. یا مگر آنها که در دنیا گرفتار حجاب خود و کورند، در آن روز که حجابهای طبیعت و سراپاها زائل شود باز میتوانند بینند؟ «من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى». آنچه از نزدیک مینگرد همین است: ان الله شديد العذاب.

اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و اذ العذاب و تقطعت بهم الاسباب- از تقارن این آیات و هیئت افعال تبرء و تقطعت، که پذیرش کامل «مطاوعه» را میرساند، معلوم میشود که بروز قوه لایزال الهی و آشکاری و بچشم در آئی دوزخ موجب بیزاری متبوعها و قطع کلی اسباب و روابط میان آنها میشود. بلاغت تقطعت بهم- بجای «تقطعت الاسباب» توصیف شدنی نیست: اسباب چون رشته هائی از میان آنها گسیخته و پاره و پار شود و مهره های آن از هر سو پراکنده و پرت شوند، در طلیعه این دگرگونی که عذاب نمایان و اسباب یکسر منقطع میگردد متبوعها از تابعین دلباخته خود یکسر تبری میجویند. همان خود باختگان و بت تراشانی که آن بتهای ساخته خود را پناهگاه نیرومند و مرکز قدرت و اتکاء و دفع حوادث و رفع نیازهای خود می پنداشتند- آن متبوعها از اینها تبری میجویند تا تیرگیها و تیره روزیهای آنها را بعهده خودشان گذارند و از آن مسؤلیت عظیم و هولناک برهند.

از نسبتها و ضمائر این آیات «یحبونهم، تبرء الذین، بهم» بس آشکار است که مقصود از انداد افرادی از مردمنده نه بتها و معبودهای دیگر.

وقال الذین اتبعوا لوان لناكرة فنتبرء منهم كما تبرءوا منا - حرف لو، بمعنای

شرط متضمن تمنی «آرزو» و فعل فیتبرء جواب شرط یا تفریعی و جواب شرط مقدر است : در آن هنگام کسانی که خود را پیروی و ادا کردند گویند: اگر میشد برای ما بازگشتی دنیا - که محیط اندیشه و کار است تا تجدید حیات مینمودیم - پس بیزاری از آن متبوعها میجستیم آنچنانکه اکنون آنها از ما بیزاری میجویند. تبری متبوعها در آخرت و برای رهیدن از مسؤولیت تابعین است. تابعین آرزوی برگشت دنیا مینمایند تا ناچیزی و ناتوانی اندادیرا بدیگران بنمایانند که خود آنها را اتخاذ کردند و ارباب قدرت و تدبیر نمایانند و دیگران را گمراه کردند - چه آرزوی محال و چه پشیمانی و حسرتی!؟

**كذالك يريهم الله اعمالهم حشرات عليهم وما هم بخارجين من النار** همینکه قدرت حق تجلی نمود و همه نمود های قدرت نما چون سراب متلاشی شدند و اسباب و روابط دنیائی منقطع گردید و چشمها باز شد، تابعین همه چیز باخته در پای بتها بسوی سقوط ابدی و آتش کشانده میشوند و نیروها و استعدادهایی که باید آنها را بکمالات و پیوستگی به قدرت مطلق رساند مبدل به آتش و دود و خاکستر میگردد و در آتش حسرت میسوزند و روزنه امید و نجاتی ندارند - وما هم بخارجين من النار .

از مضامین و اشارات این سه آیه بترتیب چنین برمی آید : مردمی فرومایه کسانی را انداد اتخاذ می نمایند و با آنها چنان گرایش و محبت میورزند که فقط سزاوار خدای متعال است و تسلیم و تابع اراده و فرمان آنها که گاه بصورت مقرراتی درمی آید میشوند و هرگونه ظلمی را بحقوق خلق روا میدارند . این قدرت سازی و بت تراشی و ستمگری چنان آنها را فریفته میدارد که تا رو برو شدن با عذاب خدا و قطع اسباب هشیار نمیشوند - آنگاه است که قوه قهار حق یکسر آشکار میشود و تابعین و متبوعین از هم بیزاری میجویند و تابعین دچار حسرت و عذاب ابدی میگرددند . این مراحل و مسیر که تا بعد از تحول عمومی جهان میرسد، بصورت محدودتری در وضع و تحولات اجتماعی جریان دارد: مردمی فرومایه و قدرت جو اندادی برای خود میگیرند و با او آنچنان علاقه و محبت میورزند که سزاوار خداوند است و در برابرش کرنش میکنند و اعجاز آفرینش می دانند و با انکاء بچنین قدرت ساخته ای راه ستم پیش میگیرند و بحقوق خلق

می‌تازند تا شراره‌های خشم خدا از درون خلق سر بر می‌آورد و تحرك میدهد و شکل می‌گیرد و پیش میرود و روابط نظام محکوم را درهم میریزد و قطع مینماید و همینکه انداد و کرنشگران با چنین نیروی خدائی روبرو شدند از هم بی‌زاری می‌جویند :

دیگر چه خواهد شد ؟ - وما هم بخارجین من النار.

اگر این بت‌سازان در پیشگاه عظمت و اراده و حاکمیت خداوند عالم سرفروید می‌آوردند و در پرتو آیات جهان‌آراء او خود را رشید و آراسته می‌ساختند راه کمال و بهشت خیر و رحمت را پیش می‌گرفتند و بجای ستایشها و کرنشهای انداد، آیات :  
ان فی خلق السماوات والارض .... تلاوت مینمودند .

با ایها الناس کلو اما فی الارض حلالا طیباً - چون این خطاب تنبیهی بسوی عنوان الناس است - نه خصوص مؤمنین باین رسالت - امر کلوا باید ارشادی باشد - نه مولوی و تشریحی - و مقصود از اکل خوردن بمعنای لغوی است، نه بمعنای تصرف و بهره‌گیری مانند «لانا کلوا اموالکم بینکم بالباطل» - مما، تبعیض از عام مبهم، ظرف فی الارض برای توجه به منبع و سفره همگانی می‌باشد. حلالاً طیباً که دو وصف بصورت حال آمده اشاره به طهارت اصلی و طبیعی و پیش از امر کلوا دارد. حلال مقابل حرام چیز است که حریم منع ندارد و تصرف و ورود در آن آزاد است. از حل مقابل عقد : آنچه بازو آماده شده و یا در مزاج انسانی جذب میشود و تحلیل میرود چون غذای طبیعی انسان مواد است که پس از فعل و انفعالها و ترکیبها قابل جذب و تحلیل میگردد. طیب آنست که پیش از قابلیت تحلیل طعم و بوی آن مطبوع باشد. پس این دو وصف چون تعلیل و مقیاسی از برای غذای طبیعی آدمی است: هر چه حل نشود یا ذائقه و شامه‌ای که مانند بازرسان اولی غذا می‌باشند آنرا نپذیرند خوردنش طبیعتاً حرام شده. و همچنین آنچه در نظام اجتماعی و روحی از جهت تعلق حق دیگری و غصب نامطلوب می‌باشد .

این ندای تنبیهی که پس از چگونگی و عاقبت انتخاب انداد آمده بیش از بیان اصل حلالت گویا برای بستن راه پیدایش انداد است که از طریق تشریح احکام و نفوذ در زندگی و تغذیه مردم می‌خواهند خود را متبوع و حاکم گردانند و بهوای خود مرزهای حلال و حرام آنها را تعیین نمایند آنسانکه کاهنان عرب گوشت بعضی شتران - بحیره،



سائبه، هامپرا و کاهنان یهودی و مسیحی بعضی از گوشت حیوانات حلال گوشت را و کاهنان بودائی و برهمنائی هر گونه گوشت حیوانات را تحریم کرده‌اند؛ پیروی از اینها پیروی از گامهای شیطانی است :

**ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين** - خطوات الشيطان تمثيل و تشبیهی برای نمایاندن روش شیطانی برای اغواء مردمی است که بر شد و دریافت دین رسیده و جویای آئین زندگی میباشند. سایه و سومه و اوهام شیطانی در مسیر اینگونه مردم نمایان میشود و آنها را سایه بسایه و گام بگام بدنبال خود میکشاند آنچنانکه ماوراء آن سایه را نبینند و از منتهای مسیر خود غافل مانند و همینکه او را به بیابان حیرت رساند و در تشخیص خیر و شر و مصلحت و مسؤلیت گیج نمود و راه رشد را برویش بست رهایش مینماید: «اذ قال للانسان اكفر ولما كفر قال انى برىء منك». همینکه جلوی دیدرامی بندد و از عاقبت الدیسی باز میدارد دلیل آشکاری بر دشمنی او میباشد: **انه لكم عدو مبين**.

**انما يامرکم بالسوء والنحشاء و ان تقولوا على الله ما لا تعلمون** - اینها گامهای سه گانه و وسیع شیطانی است که در میان هر يك گامهائی برداشته میشود: در گام اول با انگیزش اعمال پست و افسونهای گوناگون بدی و گناهرا ناچیز مینمایاند و آرایش میدهد. و یا به غرور در انجام بعض مسائل دینی و مقدس از توجه به گناهان بزرگ اجتماعی و خیانتها منصرف میدارد. همینکه راههای پینش و اندیشه مستقیم را بست به گام دوم میکشاند. دیگر ارتکاب فحشاء که گناهان رسوا و تجاوز بحقوق و حدود خلق است آسان میگردد - در گام سوم و ادار به جعل احکام و قوانین و نسبت آنها بخداوند مینماید تا هر بدی و زشتی و خیانتی را در لباس دین بیاراید - این منتهای خطوه‌ها و خطدهای شیطان و آخرین مرحله و از گونی و سقوط است: **وان تقولوا على الله ما لا تعلمون !!**

**و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آباءنا اولوان آبا لهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون** - باگذشت زمان و توارث و تقالید، بدیها و زشتیها و سنن عقبمانده و پست که از آثار گامهای شیطان است راسختر میشود و راه تحرك و اندیشه آزاد را بر مقادین و آیندگان می بندد. این بندیان عقبگرای را هر عامل محرک و

پیشروی به پسگرایی می‌انگیزد: همینکه بآنان گفته شود که از آنچه خداوند مبدء کمال نازل نموده پیروی کنید تا اندیشه‌ها را بالا برد و نفوس را از بندها برهاند، گویند: ما همان راه و روش را پیرویم که بابررسی و نبش قبور، پدران خود را بر آن دریافته‌ایم. (با توجه به فعل الفینا!). او لوکان آباثیم - استفهام تعجبی، و اوعطف و تقدیر جواب شرط: اگر پدرانشان هم نه پیرو عقل بودند و نه رهبری رهبران بحق، باز باید از آنها چشم و گوش بسته پیروی کنند؟! مگر جز عقل پیشرو - یعقلون - و هدایت‌پذیری مستمر - یهتدون - هیچ مسئله و مشکلی - شیئاً - و سود و زیان واقعی را در می‌یابد؟ پس اگر راه و روش گذشتگان بر مبنای عقل و هدایت باشد تقلید از آنها روا است و اگر نه باز هم تقلید و پیروی و عقب‌گردی!! اولوکان آباثیم لایعقلون...؟

**ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الادعاء و نداء صم بکم عمی فهم لایعقلون -**

این آیه تمثیل کوتاه و سریعی برای نمایاندن حد دریافت آن آدم نمایان و پیروان گامهای شیطان و گذشتگان نادان است. اگر الذی ینعق اشاره بچوپان و کنایه از دریافت بانگ رهبران و پیمبران باشد، تمثیل از کافران چشم و گوش بسته، در مجموع این مثل است - نه تشبیه فرد به فرد و جمع به جمع: مثل آنان در تأثیر و دریافت نداء و دعوت پیمبران و رهبران - چون چوپانیست که همی بانگ «هی هی»، زند بگوسفندی که جز خواندن و رانیدن و بانگی نمیشنود - از بانگ پیمبران و باندا قرآن جز نعقی در نمی‌یابد - سوق به آبوعلف نه محتوا و مقاصد برتر. مگر گوسفند از هی هی چوپان بیش از این می‌فهمد و نیات و مقاصد چوپان را در مییابد که میخواهد از گرگش برهاند یا بسوی مذبحش میراند؟. ظاهر این است که تمثیل مجموع کافران از تابع و متبوع - الذین کفروا - به مجموع چوپان و گوسفندان یا غرابان - الذی ینعق - است: آن کافران متبوع و تابع در تفاهم و گفتگوی میان خود چون غرابهای سیاهند که به هم تنوع یا جفت خود بانگ میدهند، و جز دعاء و ندائی در میان خود ندارند و نمیشنوند - گوش و چشم و زبانشان بسته شده: صم بکم عمی - چون نیروهای چشم و گوش و زبان انسانی خود را بکار نبرده گرفتار جمود و مسخ شده‌اند استعداد عقلی آنها هم از حرکت بازمانده: فهم لایعقلون

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن كَيْبَتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ  
وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٢٥٠﴾

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَرِجْمَ الْغَنَازِ  
وَمَا أَهْلَآءُ بِهِ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ لِمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَآئِحٍ وَ  
لَا عَادٍ قَلِيلًا إِنَّمَا عَلَيْهِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي حَرْبٍ مَّعَهُمْ  
غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٥١﴾

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ  
وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ  
إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ  
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥٢﴾

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ  
بِالْغَفِيرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿٢٥٣﴾

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا  
فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٢٥٤﴾

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ  
وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَالسَّلَامَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى  
حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسُّكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ  
وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى  
الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ

های ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخورید  
از پاکیزه‌های آنچه شما را روزی کردیم  
و سپاس گزارید مر خدا را اگر چنین هستید  
که فقط او را می‌پرستید .

آن خدا حرام نکرده بر شما جز مردار و  
خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا  
باو بانگ زده شده پس آنکه ناچار شده  
نه ستمگر باشد و نه تجاوزکار ، پس بر او  
گناهی نیست همانا خدا پس آمرزنده مهربان  
است .

راستی آنها که همی پوشند آنچه را که خدا  
فرو فرستاده از کتاب و بدل میگیرند بآن  
بهای اندکی را نمیخورند جای نمیدهند  
در شکمهای خود مگر آتش را و خدا سخن  
نمیگوید با آنها روز رستاخیز و پاک و برومند  
نمیکند آنها را و برای آنان عذابی پس درد  
آور است .

آنها کسانی که گمراهی را بموض هدایت  
خریدند و عذاب را بموض آمرزش ، پس چه  
بردبارشان بر آتش کرده ۱۹

این بسبب آنست که خدای کتابرا بحق فرو  
فرستاده و همانا کسانی که در کتاب اختلاف  
آوردند در جدائی پس دوری میباشند .

فرزانگی آن نیست که روی خود را سوی  
مشرق و مغرب گردانید ولی فرزانگی از آن  
کسانیست که بخدا و روز بازپسین و فرشتگان  
و کتاب و پیامبران ایمان آورده‌اند و مال را -  
بر دوستیش - به خویشاوندان و یتیمان و  
درماندگان و واماندگان راه و درخواست  
کنندگان و درباره گردنها ، رسانده و نماز را  
پیا داشته و زکات را داده‌اند همان وفا  
کنندگان به پیمان خود چون پیمان بندند

فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَجِنَّ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ  
صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۴۴﴾

و بردباران در سختیهای سهمگین و در زیان  
و رنجوری و هنگام گیر و دار جنگ . اینها  
هستند کسانی که راست گفتند و اینها هستند  
همان پرواگیران .

### شرح لغات :

شکر : قدردنشناسی نعمت ، تکریم ولی نعمت ، قیام بحق و صرف آن در راه مورد نظر .  
اهل ، بشدید : ماضی مجهول از اهلل : فریاد نامیکه هنگام ذبح بلند میشود ،  
اولین فریاد دیدن و نشان دادن هلال ، اولین فریاد طفل پس از ولادت ، بانگ تکبیر محرم ،  
اهل (بشدید) : فریاد خوشحالی و بشارت ، ریزش شدید باران ، ظهور هلال ، حرکت  
زبان از تشنگی .

باغ «باغی» ، فاعل بنی : پی جوئی و طلب بیش از حد ، سرپیچی از حق ، بستم  
چیره شدن ، زناکاری .

عاد «عادی» ، فاعل عدا : تند روی ، تجاوز ، برگشت از قصد ، ستمگری .

بطون : جمع بطن : مقابل ظهر ، درون ، شکم ، زمین گود و ناهموار ، تیره  
از قبیله .

شقاق : جدائی پس از ائتلاف ، اتخاذ عقیده یا راهیکه جداکننده است ، در برابر هم  
ایستادن . از شق : درهم شکستن ، پراکنده ساختن ، بر کسی سخت گرفتن ، گرفتارش کردن ،  
زمین را شکافتن .

البحر : نیکی سرشار ، راستی ، فرزاندگی . بفتح باء : مقابل بحر : بیابان وسیع .  
بضم : گندم .

رقاب : جمع رقبه : تبیان کردن ، بندی ، برده ، اسیر .

بأساء : جمع بؤس ( بضم باء ) : سختی ، سختی جنگ ، بینوایی . باس ( بفتح با )  
گور و دار جنگ .

یا ایهاالدین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم پس از آن نداء عام «یا ایهاالناس»  
و امر بخوردن آنچه از زمین فرا می آید : «کلوا مما فی الارض» ، با دو وصف «حلالا طیبا»  
که تغذیه طبیعی و همگانی را شناساند . و نهی از پیروی گامهای شیطانی که انحراف از این  
مقیاس و شناخت است : «ولاتتبعوا خطوات الشیطان» ، خطاب و امر ارشادی این آیه  
متوجه به متصفین با ایمانیست که در پرتو و رهبری آئین حدود حلال و طیب را شناخته  
و باید روزی خود را از طیبات گزینند . من طیبات ما رزقناکم . ( بجای . مما فی الارض  
حلالا طیبا . که در آن آیه ذکر شده ) . من طیبات ، و فعل و نسبت های فاعلی و مفعولی

رزقناکم، انتخاب و حدوث خاصی را می‌رساند: گزیده از طیباتیکه - به اراده تکوینی و تشریحی - روزی مخصوص شما اهل ایمان ساختیم. آنچه‌ان روزی که با مزاج جسمی و روحی شما سازگار باشد. چنانکه روزی هر موجود زنده راقیتر گزیده‌تر است. کسانی که با تحول روحی ناشی از ایمان دارای ذوق و مزاج خاصی شده‌اند و حدود حلال و حرام برای آنان تبیین و ترسیم شده، مانند عامه «الناس» نباید در اینجهت مخاطب به نهی «ولا تتبعوا خطوات الشيطان» واقع شوند - خطاب باینها امر:

و اشکروا لله ان کنتم اياه تعبدون است، باید پیوسته و با هر روزی چشم‌به‌ولی نعمت داشته و سپاسگزار او و فرمانبر خواست او باشید. فعل مشروط کنتم، جایگزینی و تکوین کامل، و تقدیم ضمیر «ایاه» حصر را می‌رساند: اگر آنگونه گشته‌اید که فقط خدا را می‌پرستید. این شرط راجع بامر کلوا، یا هر دو امر کلوا - و اشکروا است. بنابه مفهوم ظاهر آیه کسانی که درباره حلال و حرام از غیر خدا پیروی کنند همانرا می‌پرستند و این شرك در مرتبه تشریح و قانونگذاری است.

انما حرم علیکم العیة والدّم و لحم الخنزیر و ما اهل به تغیر الله - بدلیل دیگر محرّمات حیوانی که در شریعت اسلام آمده، انما... ناظر بحصر نسبی است تا آنچه در آئین اهل کتاب حرام شده تثبیت شود و آنچه حلال گشته تحریم گردد. از این نظر مفهوم مخالف ندارد تا غیر اینها مانند گوشت سباع و حشرات حلال باشد.

حکمت تحریم این مواد را باید در آثار روحی و اخلاقی یا جسمی آنها بررسی نمود. چرا نباید پذیرفت که نسوج بدنی هرگونه حیوانی ترکیب خاصی دارد که ناشی از خلقیات و غرائز بارزی است که مکمون دراصل تکوین آن بوده. آنچه‌انکه اعضاء و جوارح هر حیوانی مظهر غرائز اصلی آنست. و نیز هرگونه غذای حیوانی یا گیاهی و نوع ترکیبات آنها اثر خاصی در تکوین و ترکیب نسوج بدنی و خلقی انسان دارد که پدیده قابل تحول در همه جهات است و مجموع این آثار زمینه چگونگی اخلاق و اندیشه را فراهم می‌سازد. اینگونه آثار عمیقتر و خطیرتر از آثار است که نوع تغذیه در جهازات و اعضاء و بهداشت بدنی دارد. گوشت درندگان خوی درندگی را تهییج و تقویت می‌نماید. گوشت خوک بیش از این و بیش از کرم خاصیکه بنام

«تربیت» دارد تأثیر در تهییج شهوات بی بند «بی غیرتی» دارد. هیته حیوانیست که بدون ذبح و بمرگ طبیعی یا بسبب بیماری مرده است بهر حال وسیله دفاعی گلوبولهای سفید، آن از میان می رود و کشتزار مساعدی برای تغذیه و رشد انواع بیماری می باشد و همچنین خونی که از بدن حیوان خارج شده باشد.

ما اهل به لغیر الله، کنایه از روش مشرکین است که حیواناتی را برای تقرب به خدایان و بتان خود قربانی می کردند و هنگام ذبح آنها بانگ نیایش و شادی بلند می کردند. شاید اهل به، کنایه از اولین بانگی باشد که هنگام ذبح از ذبیحه برمی آید. حرمت اینگونه ذبیحه برای حفظ حریم توحید است. این آیات نخستین آیات احکام اصلی است که راجع به احتیاجات اولی انسان و زمینه تکوین و پرورش قوای خلقی و روحی او می باشد. شریعتی که هدفش تربیت و تکمیل انسان است باید مواد صالح تغذیه را بشناساند و درباره آن حکم نماید: انما حرم علیکم...

**فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم - فمن اضطر، تفریع**  
متضمن استثناء از محرّمات، و استثناء غیر باغ ولا عاد تحدید مورد اضطرار است زیرا حال گرسنگی و فشار آنچه بسا از خوردن بمقدار سد رمق و تأمین جان می گذراند. باغ، کسیست که بهوای خود و بیش از حد طلب نماید. چون اصل معنای لغوی بغی طلب بی بند و بدون مراعات است و گویا معانی دیگر از فروع این معنا می باشد. عاد متجاوز از حد و قانون است. بنا بر این غیر باغ تحدید اضطرار و بیش از آنست؛ آنکه در طلب مطلوب بی باکی ننموده و خود را دچار اضطرار (ناچاری) در خوردن این محرّمات نکرده باشد. عاد، تحدید مقدار خوردن و پس از اضطرار است؛ آنکه بیش از اندازه رفع اضطرار نخورد. تفسیر باغ به کسی که بر امام عادل خروج نماید مؤید همین معنا و بیان مصداق آنست نه معنای مطابقی آن، زیرا آیه در مقام بیان حکم سیاسی نیست و خروج بر امام هم مجوز خودکشی از گرسنگی نمی باشد و اگر چنین کسی در حال اضطرار از گوشت حرام نخورد گناه دیگری مرتکب می شود مگر آنکه راه و روش چنان باشد که او را با اضطرار می کشاند که همان معنای بغی است.

کسی که با این شرایط ناچار شد و از آن محرمات خوردگناهی بر او نیست: فلاثم علیه - ان الله غفور رحيم - چون تشخیص اضطرار مجوز و مراعات شرایط آن بسی دشوار است ...

ان الذين يكتُمون ما انزل الله من الكتاب ويشترون به لئلا اولئك ما ياكلون في بطونهم الا النار - ضمیر «به» راجع به ما انزل الله یا کتمان مفهوم از یکتُمون، و یشترون متضمن معنای «بیبوعون» می باشد: ما انزل الله یا کتمان آنرا - چون مشتریان بازاری - در برابر بهائی اندک می فروشند. آیه ۱۵۵، پس از بیان راهنماها و شعائر خدائی راجع به کتمان کنندگان بینات و هدایت بود، این آیه پس از بیان اصول حلال و حرام تغذیه راجع به کتمان کتاب «احکام مکتوب و ضروری» و معاملات است که روی آن انجام می گیرد. اینها چون وسائط ابلاغ آئینند باید آنرا چنانکه از جانب خدا نازل شده اعلام نمایند. پس اگر بانگیزه هواهای خود که جلب هواهای عوام و متنفذین است آنرا نا گفته بگذارند یا تحریف نمایند کتمان کرده اند، اینها جز رضایت خدا و سعادت خلق هر چه از این معامله بدست آرند ثمن قلیل می باشد.

اولئك ... خیران الذین و مبین راز درونی و واقعی آنها است: این بزرگمنشها که بعنوان دین حدود حلال و حرام را کتمان مینمایند و مردم را متحیر و منحرف میسازند، چون خود کانون هواها میباشند و دین را حرفه خود و کالای زندگی ساخته اند و با این روش انحرافی فطرتشان خاموش و درونشان تیره و دوزخی گردید، هر چه در این معامله خطیر بیاندوزند و بخورند مایه ذخیره ای و هیمة چنین دوزخی خواهد شد: ما یاكلون فی بطونهم الا النار - قید و ظرف فی بطونهم و جمع آن چنین انبار عمیق و درونی و تو در تو دوزخی را مینمایاند.

ولا یكلمهم الله یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم - اولئك الذین اشعروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار - اینها که شریعت و کتاب نازل شده و صعود دهند را کتمان و در گم گون می نمایند و بخود و هواهای خود می گرایند و روی خود و خلق را از سخن خدا می گردانند، در روز قیامت که حجابها و موانع از میان میرود، خداوند با آنها روی سخن ندارد و هر کس روی بسوی خدا و سخن حق و خدائی دارد

از آنها روی می گرداند. و چون قابلیت رشد و تزکیه روحیشان تباه گشته، خداوندی که هر مستعدی را پاک می نماید و رشد میدهد آنها را تزکیه نمی نماید و به پستی شان می برد: لا یكلمهم الله... ولا یرکبهم. و عذابی بس جانگداز دارند و سولهم عذاب الیم. اینها با علم و اختیار ضلالت را بجای هدایت و عذاب را بجای مغفرت گرفتند و مبدل کردند. با چه قدرتی عذاب گناهان خود و دیگران را تحمل می کنند: فما اصبرهم علی النار ۱۲

ذالک بان الله نزل الکتاب بالحق و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بئید -

ذالک اشاره به مجموع عواقب سنگین و عذابهای کتمان است که شکفت آور و برای مردمی به دور از باور میباشد. این آیه رازی را بیان می کند تا شاید چنین عواقب و آثار به ذهنها نزدیک شود و باور آورد: این عاقبتها و آثار برای آنستکه خداوند کتاب را بحق نازل کرده. حق نمودار واقعیت ثابت و اراده خداوند می باشد و گرایش بآن گرایش بنظام هستی است. پس اگر حق کتمان یا تحریف شود حقوق خلق که مورد عنایت خاص پروردگار است دگرگون شده و راه تکامل بسته می گردد و این اصل و ریشه هر دگرگونی و گناه و عذاب میباشد. و نیز حق و عمل بآن منشأ هماهنگی قوای نفسانی و قوای اجتماعی با نظام برتر میباشد، همانکه زمین و آسمانها و پدیدهها را برپا و هماهنگ نگه داشته، پس اگر با تحریف و کتمان در کتاب که زبان حق است اختلاف راه یافت، انسان از خود و افراد از اجتماع جدا میشود و همه باهم در این جهان هماهنگ ناهماهنگ و جدا جدا میگردند: ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بئید ۱. خلاصه این آیات بصورت قیاس برهانی چنین است: کتاب بحق نازل شده، پس کتمان کتاب کتمان حق است. کتمان حق منشأ ناهماهنگیها و جدائیها و در نتیجه دوزخها و محرومیتها میگردد... صدق الله العظیم.

لیس البرأن تولوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب - معنای بر، آنچنانکه از

موارد استعمال و تعریفات آن برمی آید، فرزاندگی و نیکی افزاینده و دامنه دار، و بیش از معنای احسان یا خیر یا تقوی میباشد.

البر باید اشاره بآن مقام برتری باشد که با تربیت دینی پیروان ادیان یا بجهادیه



فطری، همه انسانها میجویند - همان خوی عالی که انسانرا از تنگنای زندگی برهاند و چشم انداز بینشش را بیشتر و برتر آورد - آنسانکه انسان رهنورد میخواهد از دره های تنگ و دامنه های کوه خود را بالاتر برد و جلو چشمش باز و بازتر شود. آن بر که مقام مطلوب و مورد نظر ادیان است باین محدود نمیشود که روی بمشرق آرید یا بمغرب، جوش و خروشیکه اهل کتاب پس از تحول قبله از خود نشان میدادند و اصل قبله را هدف نهائی آئین مینمایاندند اثری در تفکر نو مسلمانان گذارده بود. این آیه پس از حکم تحول قبله و اسرار آن و بیان بعضی احکام و در مقدمه احکام دیگر مسلمانانرا مورد خطاب قرار داده هشیار مینماید تا چون دیگران دچار اشتباه نشوند و قبله و دیگر احکام و شعارها را مقصود و هدف اصلی نپندارند و بدانند که اینها همه وسیله و مقدمه است برای تربیت عالی انسان آنچه آنکه آماده نمودن خاک و بندر و نهال وسیله برای تربیت درخت و بوته و همه برای فراهم ساختن میوه و گل است: لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب.

**ولکن البرمن آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین - حمل شخص بر صفت - بجای البار یا ذوالبرمن آمن -** برای نمایاندن صورت محقق و نمونه تربیت عالی است تا باسانی شناخته و پیروی شوند - آنچه آنکه قرآن نمونه های عینی و جامع این تربیت را در شخصیت رسول اکرم (ص) و بسیاری از پیروانش بوضوح ارائه داد. در مکتب های پیمبران گذشته این نمونه بسیار اندک بود. فلاسفه و اخلاقیون کمتر از تعریفها و تصویرهای ذهنی گذشته و نمونه های عینی ساخته اند. زیرا انسان که از قوا و استعدادهای بهم پیوسته و پیچیده ترکیب یافته، باید با تعالیمی نافذ و تربیتی عمیق و هماهنگ و ایجاد محیط مناسب و تضمین شده مواهبش بالا آید و شخصیت برترش رشد و تکوین یابد: نخست نیروی عقل و تفکر که از مراتب تصور شخص و تصدیق استدلالی بگذرد و گرایشگر بمبادی برتر گردد. یعنی ایمان: **ولکن البرمن آمن بالله** ایمان بخدا که نیرومندترین تحول و تحریک عقلی و منشا آزادی از هرگونه معبود وهم ساخته و خروج از ظلمات علل و اسباب و اظلال و رسیدن بامنیت پایدار است. والیوم الآخر - ایمان بد روز دیگر و برتر - تا بینش آدمی از محدوده و نماهای روز و زمان

و مکان و جهان بسوی آفاق دورتر بگذرد و بقاء خود و اعمال و رابطه مقدمات را با نتایج باقی ، و ظهور آثار را دریابد ، والملائکه - ایمان بفرشتگان ، نفوذ دید از ظواهر دیوار های جهان محسوس بسوی نیروهای مدبر و متصرف و الهامبخشان و نویسندگان اعمال - با این گونه دیده جهانی پرازخروش و حرکت نمایان میشود و انسان خود را در میان امواج آثار و تأثیرات جهان و انعکاس تدبیرها و اندیشهها و اعمال خود و دیگری نگردد . والکتاب - ایمان باصول هدایت و احکام است تا هر چه بیشتر آنرا بشناسد و عمل نماید ، مفرد آمدن الکتاب مبین وحدت نوعی همه کتب آسمانی است که با پیشرفت زمان تفصیل یافته و سپس ختم شده است . والنبيين - ایمان بمردان معصومی که دریافت کنندگان وحی و کتابند تا آنرا در زمین بنمایانند و پیاده کنند . ایمان باین پنج اصل مرتبط و مترتب نیرومند ترین محرك عقل فطری است : ایمان بخدا و صفات علیایش ایمان به یوم الآخر ، و این دو ، ایمان به ملائکه و کتاب و نبیین را لازم دارد .

#### وآلی المال علی جهل ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والمائلین وفی الرقاب

ضمیر حبه ، راجع به خدا یا مال است . اینگونه دل کردن و آزاد شدن از محبت مال از لوازم ایمان بخدا و دیگر اصول ایمانی است . مال که در انسان ریشه و جاذبه نیرومندی دارد جز با جاذبه شدید ایمان از آن برکنده نمیشود و از میان علاقهها و پیچیدگیهای آن سر بیرون نمی آورد تا شخصیت محدود را باز و بسوی دیگران بگستراند : از ذوی القربی - خویشان نزدیک تا یتیمان بی سرپرست تا مساکین - که در زندگی و در میان امتداد های خفته خود درمانده شده اند - تا ابن السبیل - که از وطن و محل اولی خود بیرون آمده برای آنکه با وطن وسیعتر که همه زمین است ارتباط یابند آشنا شوند از اینجهت فرزند راه شده اند - ابن السبیل - تا - المائلین که ب جستجوی راه زندگی برآمده و هنوز راهی نیافته اند نه گدایان حرفه ای - تا فی الرقاب آزاد کردن گردنهایی که خداوند آزاد و راستشان آفریده و نظامات و اثرگون بشری آنها را خمالت و به بند کشیده است .

#### والام الصلوة و آتی الزکات - تعاون همکانی و اتیان مال از شعاع خویشاوندی

تا هر چه دور و دورتر محیطی برای روابط قبلی و هماهنگی عمومی فراهم میسازد تا همه یکدل و یکجهت بصف آیند و برای خدا قیام نمایند. این معنای واقعی اقامه صلاه است. و گرنه مردم پراکنده و بینوا و درمانده و بزنجیر کشیده که باهم کینه توزند، چگونه میتوانند برای اقامه صلاه قیام نمایند و هر چه بیشتر صفوف خود را فشرده کنند و گسترش دهند. پس از اتیان کلی مال و اقامه صلاه باید گردش مال در چنین اجتماعی بصورت مشخص و مفروضی در آید که همان زکات است: و آتی الزکات تا روابط اقتصادی محکم گردد و افراد از کینه توزی و رذائل تزکیه شوند.

**والموفون بعهدهم اذا عاهدوا** - والموفون، عطف به من آمن... است - وصف ایمان و اتیان مال و اقامه صلاه و ایتاء زکات، بصورت افعال ماضی آمده تا نمونه‌های محقق را در حدوث و دوام این افعال بنمایاند. و الموفون که به هیئت اسم و جمع آمده پس از آن افعال - تکوین و ثبات این وصف را میرساند: در شعاع ایمان پیشرفته و اتیان مال و اقامه صلاه و فرض زکات، و شکل یافتن روابط معنوی و مادی، صفت وفاء بعهد و قراردادهای تکوین میشود و رومی آید. صفت وفای بعهد نمودار تعالی روحی و قدرت اراده و شخصیت محکم افراد و روابط اجتماع است و عهد مضاف «عهدهم» که بسته شده «اذا عاهدوا» شامل هر عهدی میشود که پذیرفته و بسته شده باشد چه احکام الهی یا پیمانها و قراردادهایی که بین افراد و محکومین و حکام انجام گیرد.

**والصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس** - نصب الصابرین بجای رفع «الصابرون» عنایت باین وصف بارز را میرساند - صبری که محصول آن ایمان و گذشت از مال و وفای بعهده می باشد - نه آنکه از فقد درک و احساس و هدف یا ناتوانی و زبونی باشد. با صورت گرفتن اجتماعی از اینگونه مردان که خود هدف و رسالتی را اعلام مینمایند و جوشش و حرکتی رخ مینمایند تمادها و برخوردها روی می آورد و رنجها و سختی برای نگهداری یا پیش برد آن آغاز میشود و چهره مردان بردبار در سختیها و ضربه‌ها آشکار میشود - الصابرین فی البأساء و الضراء - باز قدرت صبرشان افزایش مییابد و بمیدانهای سخت جنگ کشانده میشوند: و حین البأس.

**اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون** - اشاره اولئك و تقدم آن دلالت به تعظیم

حصری و فعل صدقوا به حدوث دارد : همینها هستند که گفتار و رفتارشان و اخلاق و اندیشه و ایمانشان همه باهم راست آمده و هر يك نمودار دیگر است . تکرار اولئك و ضمیر مقدم و بارز «هم» و وصف اسمی المتقون نمایاننده مقامی خاص و ثابت این ابرار است : «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین» - تقواییکه ایمان و عقل بر هواها و انگیزه‌های پست حاکمیت کامل داشته باشد و اعمال خیر و اجراء حق آسان انجام گیرد .

این آیه نمونه جامع و کامل تربیتی را نشان داده که عقل بمرتبه ایمان رسیده و ایماز منعا اتفاق و اقامه صلاه . و دادن زکات شده و در میان ایمان و این اعمال نخسوی وفای بعهد و سبر در مصائب تکوین یافته تا انسانی موزون و راست و متقی پدید آورده است . تربیت بهر معنا و بهر صورت جز این باشد ناقص و یکجانبه و ناهماهنگ می باشد . احکام و شرایع آسمانی مقدمه یا وسیله برای پرورش چنین انسانیت : لیس البران تولوا و جوهکم ... پس از شخص مربی خاتم و کامل ، آیا این آیه مصداقی بارزتر و جامعتر از امیر المؤمنین علی علیه السلام دارد ؟



ای آنانکه ایمان آورده اید نوشته شده بر شما قصاص درباره کشتگان : آزاد با آزاد و بنده به بنده و زن بزن پس آنکه برای او از سوی برادرش چیزی بخشوده شود ، پس پیروی پسندیدگی و انجام بسوی او بنیکی ، این تخفیفی است از پروردگار شما و رحمتی . پس هر که بعد از آن دشمنی پیشه گیرد برای او عذابی دردناک است .

و برای شما در قصاص زندگی شایسته است ای خردمندان باشد بتقوا گرائید .

بر شما نوشته شده است همینکه یکی از شما را مرگه نورا رسید وصیت برای پدر و مادر و خویشان آنچنانکه پسندیده است حقیقت بر متقیان .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ  
الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ  
عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ  
إِلَيْهِ بِالْإِحْسَانِ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ  
فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدَاةٍ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٥١

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ  
تَتَّقُونَ ٥٢

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ شَرَكَ  
بِأَهْلِيهِ الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ  
حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ٥٣

فَمَنْ يَدُلَّهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ  
يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۰﴾

پس هر که دگر کون کند آنرا پس از آنکه شنیده است آنرا گناه آن بر کسانیست که دگر کون نمایند آنرا - همانا خداوند بس شنوا و دانا است .

مَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْحَبَتْهُمْ  
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰۱﴾

پس هر که بترسد از وصیتکننده تمایل یا گناهپرا پس میان آنان اصلاح کند گناهی براو نیست، همانا خداوند خود آمرزنده و مهربان است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ  
عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۰۲﴾

ای آنانکه ایمان آورده اید نوشته شده بر شما روزه چنانکه نوشته شده بود بر کسانی که پیش از شما بودند باشد که بتقوا گرائید .

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى  
سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ  
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ  
لَّهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

روزهائی شماره شده، پس هر که از شما بیمار یا بر سفر بود، پس شماره‌هایی از دیگر روزها و بر کسانی که توان فرما باشد فدیة است خوردن بینوائی پس هر که در انجام خیری خود را بفرمانبری وادارد همان بهتر است برای او و همچنین روزه بدارید بهتر است برای شما اگر چنین هستید که میدانید .

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى  
لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ  
مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى  
سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ  
الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَاتِّكِمُوا الْعِدَّةَ  
وَاتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۰۴﴾

ماه رمضان چنان ماهیست که در آن قرآن نازل شده که هدایت برای مردم و روشنگری‌هاست از هدایت و جدائی بخصی پس آنکه از شما این ماه را دریابد باید روزه بدارد آنرا و آنکه بیمار یا بر سفر باشد پس شماره دیگری از روزها. خداوند برای شما آسانی میخواهد و دشواری برای شما نمی خواهد و باید شماره روزه‌ها را پایان‌رسانید و باید خدایرا با آنچه شمارا هدایت کرده بزرگی یاد کنید و باشد که شما سپاسگزار شوید .

### شرح لغات :

القصاص ، مصدر مفاعله : بزاو وارد نمود آنچه را بر خودش شده بود، پاداش داد، از قص : بازگو نمودن ، داستانسرائی، بریدن، جزء بجزء، بررسی کردن، پیروی اثرقتل ، زیاده جامعه را بریدن .  
الوصية ، اسم از اوصی : در باره چیزی پیمان گرفت ، کسیرا وصی خود نمود . از

وصی: چیزی را به دیگری پیوست، گیاه پرشد و بهم پیوست.  
 جنف: میل از حق، انحراف قدم در راه رفتن، در سخن یا قضاوت بسوی تمایل یافتن.  
 صیام - و صوم: خودداری از خوردن یا سخن گفتن، آرام شدن باد. اضافه حرف  
 الف، خود داری بیشتر و سختتر را میسراند.  
 فدیة: آنچه برای آزادی اسیر داده شود، گوسفند یا شخصیکه قربانی گردد، مالیکه  
 از گروی گناه یا اذمه‌ای یا از بندگی شہوات رهایی بخشد.

یا ایهاالدین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی - معنای قصاص بررسی و تعقیب  
 قانونی و بریدن ریشه‌ها و رویش‌های جنایت است. پس مقصود از القتل کسی است که با انگیزه  
 جنایت و بناحق کشته شده‌اند. و ظرفیت فی القتلی اشعار بمحیط اجتماعی دارد. مخاطب  
 مجموع کسانیند که ایمان در افراد و اجتماعشان نفوذ یافته و تعالیم و مبانی و پیمانهایش پایه  
 گرفته و باید در مقابل آسیبها چون بدن زنده حساس و مقاوم باشد، تا قدرت دفاعی آنرا  
 که همان هیئت قضائی و اجرائی است (نه هیئت حاکم) برانگیزد و جزء بجزء جنایات  
 و آسیبها را تعقیب (قصاص) نماید. این حکم ثابت و واجب «مکتوب» است بر مؤمنین  
 تا محیط اجتماع اسلامی را از ریشه‌ها و رویش‌های جنایت و شر پاک نگهدارد. چون  
 برای ریشه‌کنی جنایات عمومی قدرت ایمان و وجدان کافی نیست.

العز بالعر والعبد بالعبد والانی بالانی - این تقابل مشعر بحصر برای اثبات  
 تساوی و نفی امتیاز در خونخواهی است: فقط قاتل آزاد و قاتل بنده و قاتل زن قصاص  
 شود نه غیر آنها چنانکه شیوه امتیازی جاهلیت پیش از اسلام و جاهلیت کنونی است  
 که در مقابل کشته شدن یکن از سران یا افراد قبیله قدرتمند با سرشناسان بسیاری  
 را بخون میکشیدند یا چندتن را محکوم بقصاص مینمودند یا خون بی‌پناهی را لوٹ  
 میکردند. بنابر این مفهوم تقابل و وصفی ندارد تا عید بحر وزن بمرد و همچنین ...  
 قصاص نشود.

لمن عفی له من اخیبه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان - من موصوله  
 متضمن شرط و مقصود شخص قاتل است، شیء، حق قصاص و تنوین آن تعمیم را میسراند:  
 پس از آنکه حق قصاص حکماً ثابت شد اگر برای قاتل از طرف برادر ایمانیش چیزی  
 گرچه اندک بخشیده شود باید در حد شناخته شده عقل و عرف پیروی شود ... و حق

قصاص تبدیل به دیه گردد. فمن عفی له ... تعبیر است که محتوایش رحمت و محرمك بسوی گذشت و گرایش به برادری ایمانی: فعل مجهول عفی و در پی آن دو جارو مجرور و اضافه - له من اخیه، ( بجای: فمن عفاء ولی الدم - و مانند آن ) تا چهرهٔ خشمگین وارث قصاص در زیر پردهٔ رحمت و برادری پوشیده شود و عواطف همبستگی ایمانی جایگزین کینه و جدائی گردد. متعارف لغت «عفو» تعدی با «عن» است «عفی الله عنک» تعدی با «من - من اخیه» آمده تا کشتش برادری ایمانی را از گذشت برتر آرد. فاتباع جواب فمن عفی له ... است: چون با عاطفهٔ عفو کشتش برادری پیش آمد و کینه و قصاص از میان رفت باید قدرت قضائی و اولیاء مقتول از آن پیروی نمایند. قید بالمعروف راه را برای شناخت شرائط و مصالح اجتماعی باز میگذارد تا اگر عفو قاتل موجب سلب امنیت و تجری بجنایت یا بقاء کینه و دشمنی شود حق عمومی و خصوصی باقی و راه قصاص باز باشد. فاعل اداء، کسان قاتل ( از بناء همین لغت، دیه بجای «جریمه - حق الدم» گفته میشود ) ضمیر الیه راجع به وارث مقتول است. چون حس برادری و وابستگی ایمانی بیدار شد آنچه بنشوده از قصاص بعهده گرفته باید بنیکی اداء کند: و اداء الیه باحسان.

ذالك تخفيف من ربكم ورحمة فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب الیم - ذالك، اشاره به عفو و تبدیل قصاص، من ربكم و رحمة، بیان منشأ آنست: این تخفیف و تبدیل ناشی از ربوبیت پروردگار شما است تا در محیط برادری و محبت دور از کینه و دشمنی زمینهٔ تربیت شما هر چه بهتر فراهم شود و نوعی رحمت حاکم بر دلها گردد: و رحمة، و الامقتضای عدل و حق همان قصاص است که باید، با خشونت اجراء شود و پیش رود تا آنجا که نسیم رحمت بوزد و آنرا متوقف گرداند و جای آنرا بگیرد و تا آنجا که شمشیر قصاص کند شود، قصاص تبدیل به دیه، گاه صدقه میشود « و دية مسلمة الى اهلها لان یصدقوا » .

فمن اعتدى، ناظر بقاتل یا ورثه مقتول یا هر دو است: پس از آن عفو و تخفیف،

۱ - کتاب بینوایان هوگو، مبین کندی شمشیر قانون و نفوذ رحمت و ملامت است: «رحمت برتر از عدل ...»

اگر قاتل از حدود قانون تجاوز کند و دیگری را بکشد، یا وارث مقتول بعد از عفو تجاوز کند و قاتل را بکشد، یا هر کدام از اینها - فله عذاب الیم - ظاهر در عذاب آخرت است. شامل عذاب دنیا هم میشود زیرا پس از این تهدید موردی برای تخفیف نیست و حکم تشدید میشود و قاتل، چه قاتل اولی یا عفوکننده باید قصاص شود.

**و لکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب لعلکم تتقون - قید لکم و تقدیم آن،**

اختصاص بمخاطبین، فی القصاص، ظرف اجتماعی، حیات (با تنوین) حیاتی خاص و برتر را مینمایاند؛ برای شما که گرایش ایمانی دارید؛ در ظرف اجتماع قصاص حیاتی برتر است. زیرا ریشه کنی جنایات آنگاه موجب رشد و نمو همه جانبه فکری و اخلاقی و اجتماعی میگردد که هدفهای برتری شناخته و ایمان آورده شده باشد. ایمان هم نشاندهنده این هدفها و فراهم سازنده شرایط و گرایش بآنها و اجراء مسؤولیتها در همین زمینه میباشد: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص...». اگر اینگونه هدفها و مقیاسهای مشخص در میان نباشد، اثر تعقیبهای جنائی «قصاص» از نگهداری وضع فکری و اجتماعی موجود و زندگی و سنن معمولی تجاوز نمیکند.

چون قصاص در هر گونه اجتماع کوچک و بزرگ، برای حفظ امنیت و ثبات مورد نظر صاحب نظران بوده، تعبیرات جامع و کوتاهی چون شعار داشته اند تا حکام را به تنظیم و اجراء قصاص وادارند. از دانشمندان عرب این عبارات نقل شده: «قتل البعض احياء للجميع - اکثروا القتل ليقول القتل - القتل انفی للقتل». گویند جامعترین تعبیر «القتل انفی للقتل» است. بیان جامع و اعجاب انگیز آیه «لکم فی القصاص حیات» نظر بقاء و حکماء را جلب نمود، و در نتیجه مقایسه‌ای باز شد. در کتب تفسیر مزایا و خصوصیات برای این آیه ذکر کرده اند. آلوسی در تفسیرش برای فی القصاص حیات، سیزده امتیاز بر القتل انفی للقتل آورده از جمله: ۱ - قتل حروف ۲ - کلیت و تعمیم ۳ - تقابل - میان قصاص و حیات ۴ - تصریح بمطلوب: حیات ۵ - غایت طرف و مظهر: فی القصاص - حیات ۶ - خلواز تکرار ۷ - سلاست در تنوع حرکات و خروج از حرفی بعرف متجانس ۸ - تعریف القصاص بلام جنس که شامل قتل و جرح میشود و همچنین... این کلام بلیغ عرب: القتل انفی للقتل، بیش از آنکه هیچیک از مزایای



ولکم فی القصاص حیات را ندارد از جهت معنا نارسا و نادرست است چون هر کشتن نفی کشتن را نمیکند و نیز ترغیب بکشتار مییابد و نتیجه نهائی را هم نمی نماید .

آهنگ حرکات و حروف این آیه خود آیه ای از اعجاز است: دو کسرۀ متوالی و تقارن و پیوستگی حروف «ف، ی، ل، ق» و صدای برخورد «ق ص» آنگاه فتحه ها و تنوین آخر، چشم و دست تعقیبگر مزرعۀ اجتماع را مینمایاند که عناصر جنایت و فساد را تعقیب مینماید تا رشد و حیات پدید آید. چون چشم و دست و قیچی باغبان و کشاورزی که از زیر ریشه و علفهای هرزه را پی بری میکند، یا پزشکی که اعضای فاسد را قطع مینماید و بر اثر آن درخت و کشت و بدن تجدید حیات میکند و رشد می یابد: ولکم - فی القصاص - حیات: حیات اجتماعی و روحی، حیات افراد که حیات نوع است «من قتل نفساً فکأنما قتل الناس جمیعاً» و همچنین ابقاء حیات جنایتکاران تا از ترس قصاص دست بجنایت نگشایند. کسانی میتوانند اثر حیاتی قصاص را چنانکه باید در یابند که مغز اندیشنده داشته باشند: یا اولی الالباب نه آنها که مغزی ندارند و اگر دارند کشتش ندارد. این ندای برای همین است که مغزداران بیاندیشند - از قصاص حیات همگانی و از آن شکوفه تقوا برمی آید: لعلکم تتقون .

آنها که مغز اندیشمند ندارند «اولی الالباب» نیستند یا مغزهاشان محکوم وضع اجتماع خاصی میباشد، حکم قصاص را ناروا و مخالف مصلحت یا وجدان عاطفی انسان میدانند، بر مبنای اینگونه نظرها، علمای حقوق قوانین زندان را تصویب نمودند و درهای زندانها بصورت قانونی بروی هرگونه مجرمی باز شد. از آننگاه که زندان قانون رسمی گردید، تجربه و آمار نشان میدهد که جنایات افزایش یافته و بودجه دستگاههای قضائی و اجرایی و ساختن زندانها و نگهداری زندانیان پیوسته بیشتر میشود. آیا عقل سالم و غیر محکوم میتواند بپذیرد که چون فردی کشته شد یا مالش بسرقت رفت، ملتی محکوم است که بودجه زندان قاتل و دزد را و پیش از آن دستگاه قضائی و انتظامی و نگهداری آنها بپردازد؟! اینهم صورت دیگری از غریزدگی و محکومیت مغزها است. گویند: قانون زندان برای تنبیه و تربیت است. آیا در کشورهای باصطلاح متمدن چند درصد باین نتیجه رسیده اند؟ آنچه از زندانهای